F1js1\_13981024-052\_mfeb.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۵۲: ۲۴ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

دیروز عرض کردم که طبق قاعده منهای روایتی که اگر در مسئله باشد، اگر مرد ادعا بکند زنش را طلاق داده، نباید قولش مسموع باشد بدون اقامة بینه. بعضی از دوستان همان جلسه گفتند نه تنها روایت بر سماع قول نیست، روایتی بر علیه‌اش هم هست و روایتی را ذکر کردند. آنجا به آنها گفتند این روایت ربطی به بحث ندارد، حالا آن روایت را در موردش مقداری صحبت کنم. روایت سلیمان بن خالد هست که با این سند نقل شده، در جامع احادیث، جلد ۲۷، صفحة ۱۸۹، رقم ۴۰۴۱۲، باب ۴۶ از ابواب الطلاق، حدیث ۶. که از کافی نقل شده، کافی، جلد ۶، صفحة ۸۰:

علی بن ابراهیم عن ابیه عن اسماعیل بن مرّار عن یونس عن ابن مسکان عن سلیمان بن خالد.

این روایت را صحیحه می‌دانم. اسماعیل بن مرّار را تصحیح می‌کنیم. صاحب جواهر هم با عمل اصحاب این روایت را تصحیح کرده.

عن سلیمان بن خالد قال سألت ابا عبدالله علیه السلام عن رجلٍ طلّق امرأته و هو غائب و اشهد علی طلاقها ثم قدم فاقام مع المرأة اشهرٍ لم یعلمها بطلاقها ثم إنّ المرأة ادعت الحَبْل (یا حَبَل) فقال الرجل قد طلّقتکِ و اشهدتُ علی طلاقِکِ قال یلزم الولد و لا یُقبل قوله.

مرحوم صاحب شرایع در شرایع عبارتی دارد که در جواهر ۳۲، صفحة ۱۴۳ این مورد بحث قرار گرفته.

مرحوم صاحب شرایع اینجوری دارند که اگر کسی در غیبت طلاق بدهد بعد بیاید و دخل بأمرأته. بعد از انقضای عده بیاید و بعد مدعی بشود که من قبلاً شا را طلاق دادم، اینجا قولش مسموع نیست، بینه‌اش هم قبول نمی‌شود، ایشان تعلیل می‌کند لأنّه مکذبٌ بفعله بینته. به خاطر اینکه مباشرتی که انجام داده، این مباشرت اصالة الصحة در این مباشرت جاری می‌شود. و این اصالة الصحة اقتضاء می‌کند که این مباشرت حلالاً انجام شده باشد. محرّماً مباشرت انجام نداده باشد، بنابراین این فعلی که انجام داده با توجه به اصالة الصحة مکذّب این بینه هست و آن بینه‌اش مقبول نمی‌شود. اینجوری این روایت را توضیح دادند. بعد صاحب جواهر مفصل وارد این بحث می‌شود. در مسالک شهید ثانی صحبت‌هایی دارد، من حالا نمی‌خواهم به تفصیل بحث‌های صاحب جواهر را به آن بپردازم. این تفسیری که صاحب جواهر کرده، اوّلاً از دو جهت این روایت با محلّ بحث ما فرق دارد. یک جهت اینکه این روایت کأنّ یک اماره‌ای بر تکذیب قول مرد وجود دارد. آن مباشرتی که انجام داده، آن امارة شرعیه هست و امارة عرفیه هست، با توجه به اصالة الصحة و بر اینکه آن قول مرد کذب است. بحثمان در اینجا این نیست که یک اماره‌ای بر کذب قول داشته باشیم. نکتة دوم اینکه همچنان هم که صاحب جواهر هم اشاره می‌فرمایند ظاهر این روایت این هست که حتی بیّنة این شخص هم قبول نمی‌شود. لا یقبل قوله، این می‌گوید مرد می‌گوید من تو را طلاق دادم و شاهد هم گرفتم. اینکه امام علیه السلام می‌فرمایند لا یقبل قوله یعنی اگر آن اشهادی که کرده، شاهدی که گرفته بتواند از آنها شهادت بگیرد و شهادت هم بدهند باز هم مقبول نیست. این خارج از بحث ماست.

شاگرد: محمول ولی رجوع کرده

استاد: فرض این است که بعد از انقضای عده رجوع کرده. مفروض این است که می‌گوید من آن موقعی که غایب بودم شما را طلاق دادم و عده‌تان هم منقضی شده. این است که تفسیرش می‌کنند اینجوری تفسیر می‌کنند، می‌گویند که این مباشرتی که کرده معنای این مباشرت این هست که طلاقی صورت نگرفته باشد. چون اگر طلاق صورت گرفته باشد، فرض این است که از زمان طلاقی که مدعی هست، زمانی گذشته که دیگر عده سپری شده. یک نکته‌ای هم در عبارت جواهر هم هست. بحث این روایت فقط در مورد طلاق رجعی هم نیست. هم طلاق رجعی است هم طلاق بائن. طلاق بائن، و همچنین طلاق رجعی که این رجوعش به شهر و قدومش بعد از انقضای عدة رجعیه، اگر طلاق رجعی باشد یا اصلاً اگر بائن هم باشد که هیچی. روایت را اینجوری معنا می‌کنند، کأنّ این روایت می‌خواهد بگوید این فعلی که ازش سر زده این فعل مکذّب قولش است. بحث ما این نیست که تکذیبی نسبت به قولش صورت گرفته باشد.

حتی ممکن است شخصی از آن طرف، بگوید این روایت اصلاً برعکس ممکن است کسی بر آن استشهاد کند. بگوید از این روایت استفاده می‌شود اگر این شرایط نبود تکذیب فعلی نسبت به قول صادر نشده بود، قول مرد مسموع بود. بنابراین کأنّ این چیزی که باعث عدم سماع قول مرد شده، تکذیب فعل مرد نسبت به قول مرد هست. ولی انصافش این است که این طرف قضیه هم بخواهم ما بر علیه مطلبی که مطرح بود استدلال بکنیم آن هم درست نیست. چون این روایت می‌خواهد بگوید که حتی با بینه هم قول این مرد مقبول نیست. اگر این شرایط ویژه نبود این عدم قبول با بینه منتفی بود. عدم قبولی که حتی با بینه هم قولش قبول نباشد این به این شکل نبود. اما اینکه اصلاً قبول نباشد یا بینه‌اش پذیرفته بشود آن یک حرف دیگر است. می‌تواند آن نکته‌ای که این روایت به آن تکیه داشته باشد آن این است که آن چیزی که سبب شده است که بینة این شخص هم از کار بیفتد تکذیب است. یعنی اگر تکذیب فعل نسبت به قول نبود بینه پذیرفته می‌شد. اما حالا قولش هم بدون بیّنه پذیرفته بشود یا نشود آن در نسبت به آن.

شاگرد: بینه اخبار از حضور شاهد است نه اینکه دو شاهد

استاد: نه، بحث این است اینکه می‌گوید من شاهد گرفتم یعنی اینکه اگر هم اینکه می‌گوید لا یقبل قوله یعنی حتی اگر آن اشهادی هم که گرفته است آن بینه را هم اقامه کند باز هم این لا یقبل قوله. درست است مطلب صاحب جواهر که بخواهد بگوید این حتی روایت می‌خواهد بگوید بیّنه‌اش هم مقبول نیست. فقها هم همینجور فهمیدند و درست هم هست.

این تفسیری از این روایت هست که در کلمات مرحوم صاحب شرایع و مرحوم صاحب جواهر وارد شده. فرصت نکردم کلمات فقهای دیگر را ببینم، ببینم نسبت به این روایت چه بحثی دارند و بحث‌هایشان چه شکلی است. ولی من یک جهت دیگری در مورد این روایت احتمال می‌دهم. در حد احتمال، نه در حد استظهار. یک احتمال دیگری هم در مورد این روایت می‌رود که روایت به یک شکل دیگری باشد. آن این است که این روایت مرد نمی‌خواهد بگوید. اصل مباشرت کردن مرد و زن با هم مفروق عنه نیست. آن که هست یک بچه‌ای زن می‌گوید که من حامله هستم و حامله بودنش هم مفروق عنه است. ولی بحث سر این است که این حمل از شوهر است یا حمل از شوهر نیست. شوهر اصلاً ممکن است بگوییم مدعی هست که من مباشرتی نکردم. اصل مباشرت را انکار بکند. زن می‌گوید من مباشرت صورت گرفته و حملی هم صورت گرفته. یک جور دیگر این هست که نه مرد و زن هر دو در اصل مباشرت اتفاق نظر دارند. ولی مرد می‌گوید این بچه برای من نیست، ولو مباشرت صورت گرفته، بچه برای من نیست چون بچه‌ای به شوهر ملحق می‌شود که الولد للفراش، به شرطی که آن زنش باشد. اگر کسی زنش بچه‌ای بیاورد و ما نمی‌دانیم این بچه برای شوهرش است یا برای کس دیگر، ملحق به شوهر می‌شود. اینکه مرد مدعی هست که من این زن را طلاق داده بودم. چون طلاق داده بودم اصلاً این زن من نیست. بنابراین ادعایی که اینجا وجود دارد، ادعای این هست که بچه برای من نیست. یعنی مسبّ دعوا اصل طلاق اصلاً نیست. طلاق مقدمه است برای اینکه می‌خواهد بگوید فراشی نیست که این بچه به او ملحق بشود. اینجوری می‌خواهد بگوید. این دو احتمال را در دو عبارت می‌خواهم بدهم که هر دو احتمال، روایت یکی جهت اینکه اگر مدعی هست که دخولی واقع نشده، نفس کأنّ خلوتی چند ماهی که اینها با هم بودند فاقام مع المرأة اشهراً خود همان‌ها امارة عرفیه بر دخول هست کسی که مدعی هست دخول صورت نگرفته قولش مسموع نیست و به خصوص در جایی که یک حاملگی وجود دارد، در اینجا دیگر اصلاً قول، چند ماه اینها با هم بودند، زن هم حامله شده، این مدعی هست که نه من هیچ دخولی هم نکردم این بچه هم برای من نیست، آن اصلاً کأنّ ادعایش هم مسموع نیست. یلزم الولد و لا یقبل قوله یعنی لا یقبل قوله فی عدم المباشرة به خاطر اینکه قولش کأنّ مخالف یک امارة عقلاییه هست یا یک چیزی که خیلی وقت‌ها ممکن است اطمینان‌بخش هم باشد.

شاگرد: حتی با بینه هم قولش قبول نیست؟

استاد: حتی با بینه هم قولش قبول نیست. اشکالی ندارد شارع مقدس نمی‌خواهیم بگوییم طبق قاعده است. بحث این نیست که طبق قاعده هست یا طبق قاعده نیست. چیزی نیست که عقلایی نباشد. می‌گوییم اماریت، بینه مربوط به این نیست. بینه مربوط به طلاقش است. که طلاق داده یا نداده. اما اینکه در این ایام مباشرت شده یا نشده، بینه به آن کاری ندارد.

شاگرد: نفی ولد و قسم بر نفی ولد اینها اینجا نباید اول چیز باشد؟

استاد: نه، بحث سر این است که آنها در صورتی

شاگرد: فرض آنها شاید نفی ولدی باشد که شوهر بودنش را قبول دارد.

استاد: آن هم بحث لعان و امثال اینها بحث‌های دیگری است که اصل زن و شوهر بودنش مفروق عنه باشد، اینجا اصل زن و شوهر بودن هم مفروق عنه نیست.

یک احتمال که این مربوط به انکار طلاق این لا یقبل قوله به طلاق ربطی نداشته باشد. یعنی قولش در عدم مباشرت مقبول نباشد.

یک احتمال دیگر که این احتمال دوم شاید از احتمال اوّل که عرض کردم قوی‌تر باشد همین است که این مربوط به این است که آن مقدمه‌چینی‌هایی که من تو را طلاق دادم و آن بحث‌ها همه مقدمة این جریان هست که می‌خواهد بگوید تو زن من نیستی، بنابراین قاعدة فراش در حق تو جاری نیست. یعنی نسبت به این بچه قاعدة فراش جاری نمی‌شود. اینجا ممکن است شارع مقدس موضوع قاعدة فراش را فراش واقعی ندانسته باشد. همین فراش ظاهری، همین که یک مدتی در آن ایامی که این حاملگی صورت گرفته به حسب ظاهر اینها زن و شوهر بودند همین مقدار کافی باشد برای قاعدة فراش، یعنی الولد للفراش یک جنبة عقلایی دارد. یعنی آن که به‌طور طبیعی زن و شوهر هستند مباشرت با آن صورت می‌گیرد و امثال اینها، یک چیزی شبیه جایی که ولو واقعاً زوجیت نباشد، ولی آثار ظاهری زوجیت را زن و شوهر بار کرده باشند، در آن صورت هم شارع مقدس این را ملحق کرده باشد. لا یقبل قوله یعنی لا یقبل قوله فی انکار الولد. و اینکه حالا طلاقش قبول هست یا طلاقش قبول نیست، به آنها کار نداشته باشد. مسبّ دعوا این هست که اصلاً آن مرد بحث طلاق را پیش کشیده برای اینکه بگوید تو زن من نیستی، این بچه را می‌خواسته از دستش راحت بشود، نمی‌خواسته مسئولیت این بچه را بپذیرد. این را می‌گویند نه، این همین فراش ظاهری که وجود دارد، همین که آثار زوجیت را زن و شوهر، سه ماهه، چند ماهه‌ای که با هم بودند مترتب می‌کردند همین مقدار کافی هست برای اینکه الولد للفراش اینجا موضوع داشته باشد.

علی ای تقدیر این احتمالات هم باشد ربطی به بحث طلاق ندارد. اینکه آن طلاقش قبول هست، طلاقش قبول نیست امثال اینها ندارد. این دو تا احتمال بایستی این روایت را از بحث ما خارج می‌کند.

رفقایی که کلاس راهنما می‌آیند، بحث اینکه ادعای طلاق یا ادعای وقت طلاق، ادعای مرد نسبت به طلاق و نسبت به زمان طلاق آیا مقبول هست یا مقبول نیست این را قرار شد رفقا ملاحظه بکنند، ان‌شاءالله شنبه در کلاس راهنما رفقا. کلمات فقها ببینید در این مورد چی هست. مطالبی که عرض می‌کردیم، طبق قاعده داشتیم مشی می‌کردیم. ببینیم فقها استدلال خاصی دارند، نظر خاصی دارند، اجماع در مسئله هست یا نیست، آن چیزهایی که وراء آن بحث‌هایی که می‌کردیم آنها را ملاحظه بفرمایید، این بحث پرونده‌اش باز است. نمی‌خواستیم پرونده‌اش را ببندیم.

مرحوم سید بعد از اینکه کلام مرحوم شیخ طوسی در مبسوط را می‌آورند که مرحوم شیخ طوسی فرموده بودند اگر تاریخ وضع حمل مشخص باشد، تاریخ طلاق مشخص نباشد، ادعای مرد مسموع است. چه ادعا کند که تاریخ طلاق قبل از وضع حمل بوده، چه ادعا کند که تاریخ طلاق بعد از وضع حمل بوده. شیخ طوسی فرموده بودند که قول مرد مسموع است، چون طلاق فعل مرد است. همچنان که مرد نسبت به اصل طلاق قولش مسموع هست، و تصدیق می‌شود. نسبت به وقت طلاق هم همینجوری هست.

مرحوم سید فرموده بودند که ما دلیلی نداریم علی تقدیم قول ذی الفعل مطلقا حتی فی مقام الدعوا. که عرض کردم کأنّ ایشان اصل پذیرش قول ذی الفعل را نسبت به غیر مقام دعوا کأنّ مفروق عنه گرفتند، اشکالی که دارند این است که در مقام دعوا تردید دارند که آیا در مقام دعوا هم پذیرفته می‌شود یا نمی‌شود که عرض کردیم اجالتاً دلیلی بر تقدیم قول ذی الفعل حتی در غیر مقام دعوا هم اجالتاً پیدا نکردیم.

ایشان بعد از این می‌گویند حالا که در مقام دعوا نمی‌توانیم قول ذی الفعل را مقدم بداریم چه کنیم؟ ایشان می‌فرماید که اصل در هر دو فرضی که ما اینجا داریم این هست که نسبت به آن چیزی که مجهول التاریخ هست، اصالة العدم جاری می‌کنیم. اگر زمان وضع حمل مشخص هست، نمی‌دانیم که طلاق کی واقع شده. ما استصحاب می‌کنیم عدم طلاق را تا زمان وضع حمل می‌گوییم طلاق بعد از زمان وضع حمل جاری شده. طلاق اگر برای بعد از زمان وضع حمل جاری شده باشد، طلاق جاری شده، این طلاق باید عده‌اش نگه داشته بشود. اما اگر آن طرف قضیه بود، زمان طلاق مشخص است، نمی‌دانیم وضع حمل قبل از طلاق بوده است یا قبل از طلاق نبوده است. ایشان می‌گوید استصحاب می‌کنیم عدم وضع حمل را تا زمان طلاق. مرحوم سید می‌فرماید عدم وضع حمل تا زمان طلاق اگر ما به اصل مثبت قائل باشیم لازمة اینکه تا زمان طلاق وضع حمل صورت نگرفته باشد این است که وضع حمل بعد از طلاق باشد. وضع حملی که بعد از طلاق باشد باعث انقضای عده می‌شود. ولی بنابر قول صحیح که نه وضع حمل، اصل مثبت حجیت ندارد، اصل مثبت نیست، نتیجه‌اش این می‌شود که ما موضوع حکم شرعی را که بعد از طلاق وضع حملی صورت گرفته باشد این را نمی‌توانیم اثبات کنیم. چون نمی‌توانیم اثبات کنیم طلاق انجام شده، این طلاق که انجام شده نمی‌دانیم عده‌اش سپری شده یا عده‌اش سپری نشده، استصحاب بقای عده باید بکنیم. باید بگوییم عده‌اش سپری نشده. حالا عده‌اش به اقراء است، به اشهر است، آن دیگر بستگی دارد که زن از ذوات الاقراء باشد یا از ذوات الشهور باشد.

بل مقتضی القاعدة اجراء اصالة عدم فی کل منهما فان الاصل عدم الوضع الی زمان الطلاق و عدم الطلاق الی زمان الوضع

این اصلی که می‌گوید اینها دو تا فرض است. یعنی در جایی که عدم الوضع مجهول باشد و زمان طلاق معلوم باشد عدم الوضع تا زمان طلاق را استصحاب می‌کند.

و عدم الطلاق الی زمان الوضع: این مربوط به جایی است که زمان وضع مشخص است، زمان طلاق نامشخص است. عدم طلاق تا زمان وضع را استصحاب می‌کنیم.

در بحث اینکه عدم طلاق الی زمان الوضع نمی‌خواهیم اثبات کنیم که بعد از زمان وضع طلاقی صورت گرفته باشد. نمی‌خواهیم این را اثبات کنیم. بحث ما این هست که اینجا یک طلاقی صورت گرفته است. این طلاق نمی‌دانیم عده‌اش سپری شده یا عده‌اش سپری نشده. همین مقدار کافی است، نمی‌خواهیم اثبات کنیم که طلاق بعد از زمان وضع صورت گرفته باشد. به اثبات کردن آن نیازی نداریم.

فحینئذٍ فان قلنا باصل المثبت و اثبات تأخّر الوضع فی فرض الاوّل و تأخّر الطلاق فی الفرض الثانی وجب العمل بمقتضاهما. اگر اصل مثبت را قائل باشیم که در صورت اوّل تأخّر وضع از طلاق را اثبات کنیم که لازمه‌اش این است که عده سپری شده باشد. یا تأخّر طلاق در فرض ثانی را اثبات کنیم به مقتضایش عمل می‌کنیم که در صورت اوّل انقضای عده است، در صورت دوم عدم انقضای عده و لزوم عده نگه داشتن بالاقراء او الاشهر.

و ان لم نقل کما هو الحق. اگر قائل به اصل مثبت نشویم: فالحکم کصورة الجهل بتاریخهما فیُقدّم قول من یدّعی بقاء العدّة. آن کسی که ادعای بقای عده می‌کند، در واقع ما می‌دانیم طلاقی رخ داده است. نمی‌دانیم این طلاقی که رخ داده است آیا عده‌اش سپری شده است یا عده‌اش سپری نشده است. استصحاب بقای عدّه‌ای که مربوط به این طلاق هست می‌کنیم.

بعد مرحوم سید خودشان یک نکتة دیگری را مطرح می‌فرمایند ولو با تعبیر یمکن ان یقال تعبیر کردند ولی ظاهراً می‌خواهند این مطلب را بپذیرند. در قرائن چیزهای دیگرشان هم مشخص است که ایشان این مطلب را می‌پذیرند.

و یمکن ان یقال بتقدیم قول الزوجة مطلقا لأنّ امر العدۀ و الحمل الیها.

مرحوم سید به طور مطلق قائل به این هست که ادله‌ای که عده و حمل را به زن واگذار کرده همة صور مسئله را شامل می‌شود که بحث‌هایش گذشت. که البته آن را نپذیرفتیم.

ایشان در ادامه می‌فرماید و الاحوط ما ذکرنا من تقدیم قول. حالا که ما آن مطلب را نپذیرفتیم همان مطلب قبلی ایشان که فیقدم قول من یدّعی بقاء العدة همین می‌شود، قاعده این است که قول من یدّعی بقاء العدة را ما مقدم بداریم، به خاطر اینکه مطابق استصحاب بقای عده است.

شاگرد:

استاد: مرحوم سید را نمی‌خواهم بگویم. می‌خواهم بگویم ما که یمکن ان یقال قائل نیستیم و می‌گوییم ما دلیل نداریم در اینجور صورت‌ها امر عده.

و الاحوط ما ذکرنا من تقدیم قول من یدعی بقاء العدّة. این احوط، ظاهراً احوط استحبابی است، یمکن ان یقال را گویا ایشان به آن فتوا می‌دهد. در مجموع عبارت‌های مرحوم سید اقتضاء می‌کند که این یمکن ان یقال که ایشان فرموده فتواست، این احوط می‌شود احوط استحبابی. ایشان در جاهای مختلفی که در این مسئله هست به طور کلی در امر عده و حمل قول زن را مقدم می‌داشت. اختصاص نمی‌داد جایی که عده به اقراء و وضع حمل باشد. حتی در جایی که عده به اشهر هم باشد.

و الاحوط ما ذکرنا من تقدیم قول من یدعی بقاء العدة. ایشان می‌فرماید احوط این است که قول من یدعی بقاء العده را مقدم بدارد. این احوطی که ایشان تعبیر کرده خیلی ناقص است. چند نکته اینجا وجود دارد. یکی اینکه یک موقعی مرد می‌خواهد رجوع کند نمی‌دانیم عدّة زن سپری شده یا نشده. احوط این است که مرد رجوع نکند که بگذارد عده منقضی بشود. این دقیقاً برعکس این مطلب، کأنّ بگوید عدّه منقضی شده احوط این است که احکام انقضای عده را بار کند و ترتیب اثر ندهد. بگوید رجوع نکنند. این یک صورت.

یک صورت دیگر اینکه حالا اگر رجوع کرده باشد چی؟ این رجوع کرده باشد ممکن است این زنش باشد، ممکن است زنش نباشد. حالا زن مدعی هست که عدة من منقضی شده، مرد می‌گوید عده منقضی نشده بوده و من رجوع کردم این زنم هست. اینجا احوط این نیست که، احوط این است که زن را طلاق بدهد احتیاطاً. این احتمال دارد که زنش باشد، احتمال دارد زنش نباشد، احوط این است که این را طلاق بدهد. این نسبت به رجوع و عدم رجوع.

یک موقعی صحبت سر این هست که آیا نفقة این زن بر عهدة مرد هست یا نیست؟ احوط این است که مرد این است که مرد بگوید عده باقی است نفقه را بدهد. مرد احوط این است که نفقه را بدهد، زن احوط این است که نفقه را نگیرد. نسبت به مرد احوط اینکه نفقه را بدهد و زن چون فرض این هست که معلوم نیست این نفقه واجب باشد.

مرحوم سید این احوط را که می‌گوید نسبت به اینها نیست. احوط نسبت به غیر است. می‌گوید با این زن ازدواج نکنند. احوط این است که این احکام. اینکه دیگران می‌خواهند تزویج کنند. حالا در عدّة رجعیه بحث خِطبه ۳۵:۴۰ کردن. خِطبه چون در خود ایام عده هم اشکال دارد، احکام، نه خِطبه کنند نه عقد کنند، اینجور احکام را اصلاً جاری نکنند. بگویند کأنّ معتدّه است و امثال اینها، این احکام را جاری نکنند.

اگر این صورت هم باشد باز یک گیری در مسئله هست. آن گیر این است که یک بحث سر این هست که اگر ازدواج می‌خواهد بگیرد، احوط این است که ازدواج صورت نگیرد، خِطبه صورت نگیرد، عیب ندارد. ولی اگر حالا ازدواج صورت گرفته باشد، خطبه مهم نیست. ازدواج اگر صورت گرفته باشد آن چی کار کنند؟ احوط این است که طلاق بدهند، یعنی کأنّ احکام بقای عدّه را بار نکنند، بگویند این ازدواج شاید صحیح باشد، چون احتمال دارد که این صحیح باشد احوط این است که طلاق بدهند. این است که اگر مراد مرحوم سید در این صورت اخیر هم باشد که نسبت به غیر باشد باید یک همچین تفصیلی داده بشود. کأنّ آن موردی که مرحوم سید می‌خواهد بگوید، آن صورتی هست که دیگران می‌خواهند تزویج کنند یا خِطبه کنند، ایشان می‌گوید احوط این است که اینها خِطبه نکنند، تزویج نکنند. این صورت را ظاهراً مرحوم سید می‌خواهد متعرّض بشود که خیلی عبارت برای رساندن این مطلب ناقص هست.

شاگرد: مسئله بارز است، دارید توضیح می‌دهید، بارزترین اثری که نمی‌شود در آن عقد خواند یا مقدم

استاد: بحث این اثر ندارم. بحث سر این است که این احوطی که می‌خواهیم بگوییم نسبت به چه حکمی است؟ چون صورت‌های دیگرش غلط است. یک مواردی دیگری هم هست که آیا ارث می‌برند یا ارث نمی‌برند، امثال اینها. آن صورت‌ها هم که باشد باز هم یک همچین احوطی نداریم. احوطی که وجود داشته باشد نمی‌دانیم آیا این زن در عده بوده است بنابراین ارث می‌برد یا ارث نمی‌برد. اگر در عدّه باشد ارث می‌برد نسبت به آن شخصی که وارث باید تلقی بشود، بر فرض در عده بودن احوط بر این است که خودش را وارث فرض نکند. عدّة وفات یک مرحلة دیگر، آن باید عدّة وفات نگه دارد، آن ربطی به این طلاق ندارد.

شاگرد: قول مرد است

استاد: نه ایشان فرضشان این است که قول، قول زن است. با وجودی که قول، قول زن هست و هر چی زن بگوید مسموع است احوط این است که قول من یدعی بقاء العده را مراعات کنند. این قول من یدعی بقاء العدة را می‌گویم صور مختلف خیلی فرق دارد. حتی اگر بحث توارث هم باشد، آن کسی که بر فرض اینکه این زن در عده باشد ارث می‌برد، اگر این زن در عدّه باشد، مثلاً زن مرده باشد، مرد قرار است از او ارث ببرد. اگر قرار است این مرد ارث ببرد، احوط این است که مرد خودش را وارث فرض نکند، بر غیر این شخص از دیگر ورّاث احوط این است که این را وارث فرض بکنند. یک حکم واحدی اینجا احوط نیست. صور مختلف دارد، احکام مختلف، در هر حکمی احتیاط یک شکل خاصی اقتضاء می‌کند. به این نحو کلی که ایشان فرمودند الاحوط تقدیم قول من یدّعی قول ذی العده و امثال اینها، نه اینجور نیست که یک همچین احتیاطی در مسئله وجود داشته باشد.

شبیه همین مسئله در آخر مسائل هم در آن مسائل این مسئله یک بار تکرار شده. به نظرم نکتة خاصی آن مسئلة بعدی نداشته باشد. مراجعه بفرمایید که تکرار این مسئله در آن آخرهای مسئله هست. اگر نکتة خاصی این مسئله نداشته باشد می‌رویم فرع بعدی.

این احوط که می‌گوییم جایی هست که طرف صغیر و مجنون نباشد. صغیر و مجنون که باشد ولی‌اش نمی‌تواند. احوط نیست که از قول ولی.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

[پایان]